

فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی
سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۱، صص ۸۳-۱۰۸

بررسی جهان‌بینی در دو اثر اسطوره‌ای حماسی شاهنامه و سرود نیبلونگن

مسعود سلامی* - کامبیز صفیئی**

چکیده

اسطوره و حماسه به عنوان گونه‌ای از فرهنگ عامه، پیش از ظهور ادبیات پدید آمده و با ادبیات ملل ارتباط تنگاتنگی پیدا کرده است. با وجود تفاوت‌های فراوان بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها، از نظر اسطوره و حماسه شباهت‌های مشترک فراوانی بین آنها وجود دارد. ادبیات جهان سرشار از عناصر حماسی - اسطوره-ایی است. این مسأله در مورد ادبیات ایران و آلمان نیز در شاهنامه و سرود نیبلونگن [Nibelungenlied] به خوبی قابل مشاهده است. هردو اثر به لحاظ زبانی و فرهنگی زیر مجموعه زبانهای هندو - ژرمنی قرار دارند و در آنها عناصر مشترک فراوانی به چشم می‌خورد. در این مقاله سعی می‌شود ابتداء به مفاهیم و پیشینه تاریخی هردو اثر پرداخته شود و سپس به‌طور مفصل به بررسی جهان‌بینی و تفاوت دیدگاه و ویژگی‌های حماسی این دو اثر جاودان در ادبیات حماسی ایران و آلمان نیز پرداخته شود.

کلید واژگان: اسطوره، حماسه، جهان‌بینی، سرود نیبلونگن، شاهنامه.

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

** دکترا زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

Safiie.kambiz@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۳ش

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۲ش

مقدمه

در ادبیات حماسی ملتها ما شاهد ظهور آثار بزرگ و جاودانی همچون "ایلیاد و ادیسه" در یونان باستان و "سرود نیلونگن"، که شاهکار بزرگ حماسی اقوام ژرمنی در آلمان به شمار می‌رود، هستیم. ایرانیان نیز به داشتن "شاهنامه فردوسی" بسیار افتخار می‌کنند. قرن چهارم هجری در ایران و قرن دوازدهم میلادی در آلمان یکی از دوره‌های برجسته و درخشان حوزه ادبیات هر دو سرزمین ایران و آلمان به شمار می‌روند. در ایران زمین از آن روی که حکومت‌های سامانی و غزنوی توجه زیادی به ادب پارسی - به‌ویژه مدح و ثناگویی - داشته‌اند، توجه ویژه‌ای به شاعران مبذول داشتند که این موضوع سبب رشد و شکوفایی شعر و شاعری در آن دوران شد. در اروپای قرن دوازدهم نیز با آنکه تحجر قرون وسطایی هنوز ادامه داشت، اما مایه‌هایی از بازگشت به دوره کلاسیک - دوران پیش از قرون وسطی - و همچنین مکتوب کردن اندیشه‌ها، عقاید، داستان‌ها و حتی کمابیش روی گردانی از مذهب به چشم می‌خورد. تجربه و حضور در هر دو دوره، چه در شرق و چه در غرب، انسان روی گرداننده از زمان حال را به بازسازی آنچه در گذشته خویش داشته است، می‌کشانند. برترین آثار این سرخوردگی‌ها، تفکرات و زنده کردن حماسه‌های پیشین و اسطوره‌های کهن، دو شاهکار جاویدان و ماندگار به نام‌های شاهنامه - اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی - سرود نیلونگن اثر شاعری ناشناس - به زبان آلمانی هستند. (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۵)

گفتیم که با وجود تفاوت‌های مکانی و بن‌مایه‌های اعتقادی و آیینی در میان ملل مختلف، گاه قرابت‌ها و شباهت‌های گاه شگفت‌انگیز از منظر اصول اساسی شکل‌دهنده حماسه‌ها و اسطوره‌های کهن دیده می‌شود. هدف از نگارش این مقاله، بررسی و مقایسه تطبیقی جهان‌بینی در دو اثر حماسی و همچنین ویژگی‌های تاریخی این دو اثر گرانسنگ و یافتن مضامین مشترک آنها است؛ به عبارت دیگر،

هدف نشان این نکته است که با وجود تفاوت فرهنگی-جغرافیایی و جوه اشتراک این دو از منظر جهان‌بینی حاکم بر آنها چیست؟

انجام این تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی است. ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی است که مانند سایر مباحث آن، در مسیر تاریخی خود رشد و تکامل داشته است و نمی‌توان برای آن تعریف یا نظره‌ای واحد و منسجم ارائه داد؛ با وجود این، با در نظر گرفتن تعاریف متعدد ارائه شده، می‌توان گفت ادبیات تطبیقی، یعنی نقد علمی ادبیات دو یا چند زبان و فرهنگ با یکدیگر به شیوه‌ای قیاسی و تطبیقی.

پیشینه تحقیق

پیش از بحث درباره برخی پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه باید اشاره کرد که تاکنون ترجمه‌های متعددی از شاهنامه به زبان‌های دیگر صورت پذیرفته است که نسبت به تمامی آثار حماسی شرقی، یک استثناء به شمار می‌رود. به عنوان مثال حماسه "گنجی" که بزرگترین حماسه ژاپن به شمار می‌آید، تنها هفتاد سال است که به انگلیسی ترجمه شده است. اما ترجمه شاهنامه به زمانی خیلی دورتر بازمی‌گردد. از جمله ادیبان و نویسندگان آلمانی که تلاش کردند تا با ترجمه شاهنامه، فرهنگ غنی ایران و اسطوره‌ها و حماسه‌های آنرا به غربیان بشناسانند، می‌توان از فریدریش روکرت^۱ (۱۸۶۶-۱۷۸۸م)، شاعر، مترجم و استاد زبان‌های شرقی در آلمان نام برد. وی در سال ۱۸۲۸ میلادی داستان رستم و سهراب را به زبان آلمانی ترجمه کرده است. همچنین در سال ۱۸۱۸ میلادی ژوزف فن هامر پورگشتال^۲ (۱۸۵۶-۱۷۸۸م)، زندگینامه رمانتیکی درباره فردوسی نوشت. ناگفته نماند که وی در قرن هجدهم میلادی در اورشلیم از یک درویش ایرانی آوازه فردوسی و شاهنامه را می‌شنود. نام برده درضمن، آثار برجسته

1. Friedrich Rückert

2. Joseph von Hammer Purgstall

دیگری را به زبان آلمانی ترجمه کرده است که از میان آنها می‌توان به گلستان سعدی و بخشهایی از قرآن اشاره کرد.

در مورد شاهنامه فردوسی، به‌طور کلی با سعی و تلاش نویسندگان و شرق-شناسان در اروپا و آمریکا، آثار و نقدهای زیادی به چاپ رسیده است ولی در حوزه ادبیات تطبیقی و مقایسه آن با سایر آثار حماسی جهان، از جمله بررسی و مقایسه تطبیقی این دو اثر، یعنی "شاهنامه و سرود نیلونگن" تعداد اندکی کمر همت بسته‌اند که در میان آنها در ایران می‌توان به مقاله حمیده بهجت با عنوان «کوششی بر مقایسه شاهنامه و سرود نیلونگن» به زبان آلمانی در نشریه پژوهش زبانهای خارجی دانشگاه تهران اشاره نمود. در این مقاله به ساختار و محتوای هر دو اثر پرداخته شده و سپس پدیده‌ها و نمادهای مشترک مورد مذاقه قرار گرفته است. همچنین می‌توان به مقاله الهام رحمانی مفرد با عنوان «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیلونگن» به زبان فارسی در فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز اشاره نمود. او در این مقاله نظام دو قطبی و تفاوت‌های شخصیتی و خصلت‌های پلید انسانی مثل رشک، خشم، حسد و لغزش را در این دو اثر حماسی مورد بررسی قرار داده است. در رابطه با ترجمه سرود نیلونگن در ایران، که مهمترین و برجسته‌ترین اثر حماسی - اسطوره‌ای ژرمن‌هاست که در اوایل قرن سیزدهم میلادی توسط یک شاعر اتریشی ناشناس سروده شده است، فقط ترجمه اسماعیل سعادت که آن هم از روی متن فرانسوی انجام شده در دسترس قرار دارد.

بحث و بررسی

یکی از عوامل مؤثر بر تحول افکار، عقاید و اندیشه‌های بشری، اسطوره‌ها و افسانه‌ها هستند که مجموعه آن را میتولوژی^۱ نام نهاده‌اند. واژه لاتین این مفهوم،

1. Mythology

میث^۱ مشتق از میتوس^۲ در زبان یونانی و به معنی گفتار و بیان داستانی خیالی است، و با "لوگوس" که به مفهوم "کلمه" و بیانی که دارای منطق و اساس می-باشد، به گونه‌ای که در انجیل یوحنا آمده است، تفاوت دارد. همچنین میتوی^۳ به معنی داستانهای اغراق آمیز و طولانی است. اسطوره‌ها به عصر میتوپوییک^۴ یا تکامل تفکر انسان بدوی تعلق دارند (حامدی، ۱۳۸۳ش: ۵۹)

اسطوره، به طور کلی از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته شده است. برای مثال، جامعه‌شناسان، قوم‌شناسان، روان‌شناسان و همچنین دین‌شناسان، هر کدام از دیدگاه خود تعاریفی را برای آن بیان کرده‌اند. اما باید گفت که «اسطوره، رویدادی است که در زمان نخستین، زمان بدایت همه چیز رخ داده است. اسطوره حکایت می‌کند که چگونه به برکت کارهای برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعی، حال چه کل واقعیت و چه تنها جزئی از آن پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است.» (گویری، ۱۳۸۵ش: ۱۳) از این منظر اسطوره‌ها روایتگر زایش و خلق و ایجاد و هستی دادن است که عموماً نقش اصلی بر عهده نیروهای متافیزیکی است.

از سوی دیگر، اساطیر را می‌توان به دو نوع توصیفی و توجیهی تقسیم کرد:

۱. اساطیر توصیفی: شامل روایت‌هایی است مربوط به چگونگی آفرینش جهان و انسان، پدیده‌های شگرف طبیعی، چگونگی پیدایش اقوام یا بنیانگذاری شهرها.
۲. اساطیر توجیهی: اسطوره‌هایی هستند که در آن مراسم، آیین‌ها و اعتقادات مردم توجیه می‌شوند. جهان اساطیری چهره‌ای متفاوت از جهان رئالیستی به تصویر می‌کشد و همین نگرش شگفت‌انگیز به جهان پیرامون سبب شده تا

1. Myth

2. Mythos

3. Mythoi

4. Mythopoeic age

اسطوره‌ها، همیشه به یکی از منابع آفرینش در شعر تبدیل شوند و دنیای رازگونه آنها تخیل بسیاری از شاعران و نویسندگان را برانگیزد. در واقع اساطیر از این راه توانسته‌اند موجب غنای ادبیات گردند. زنده‌پنداری و "آنیسم" از عناصر اسطوره است، یعنی اغلب به مفاهیم و مظاهر طبیعت، شخصیت انسانی بخشیده شده و برای آنها ماجراهایی آفریده می‌شود، این خاصیت اسطوره، به بهترین وجه در ادبیات می‌گنجد. (علوی، ۱۳۸۶ش: ۵۵)

در عین حال باید توجه داشت که در جهان اساطیر، خرد فرمانروا نیست پس چرایی و منطقی در آن راه ندارد. آنچه بر این جهان حکم می‌راند، خیال و ابداع است. زمان‌ها و مکان‌ها نیز در آن جایگاه ویژه‌ای ندارند؛ زیرا شامل زمان و مکان نمادین هستند و اعتبار فردی و خاص ندارند. (سرامی، ۱۳۷۸ش: ۶۲)

بعد خیال‌انگیزی و غیرواقعی بودن اسطوره‌ها سبب می‌شود که استلزام توجیه منطقی خطوط روایی و مکانی و توالی روایی حذف شود. در واقع، همین نکته یکی از عوامل اساسی تفاوت قصه و روایت واقع‌گرا از اسطوره و افسانه است. یک مفهوم اساسی دیگر در اینجا "حماسه" است که در عربی به معنی دلاوری و شجاعت به کار رفته و در ایران دوران متأخر به عنوان معادلی برای کلمه اپیک^۱ در ادبیات غرب به کار رفته است. ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ق.م) در تقسیم‌بندی ادبیات، حماسه را به عنوان یکی از انواع ادبی لحاظ کرده است و منتقدان دوره رنسانس یا پایه‌گذاران کلاسیسیم آن را بالاترین نوع ادبی معرفی کرده‌اند.

حماسه از انواع شعر روایی است. شعری طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق‌العاده قهرمانی متمرکز می‌شود و با حوادث مهم غیر معمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت و گاه به طور کلی نژاد بشری مربوط است، سر و کار دارد. فضای حماسه‌ها، اغلب، کل جهان یا دست‌کم جهانی است که تا

1. Epic

روزگار شاعر شناخته شده بوده است. از مشخصات این نوع ادبی، عظمت و جلال جنگجویانه آن و برجستگی موضوع و قهرمانان آن است. عشق را نیز به شرطی که برجسته و بزرگ باشد می‌توان در خلال حوادث آن جای داد. قهرمانان حماسه باید از هر لحاظ کامل باشند، به گونه‌ای که حتی خطاهای آنها نیز خالی از جنبه‌های قهرمانی نباشد. (سیدحسینی، ۱۳۷۶ش: ۱۱۰)

منشأ حماسه‌ها، تاریخ اولیه، و اساطیر ملت‌هاست. در واقع حماسه‌ها تاریخ منظومی از ملت‌ها محسوب می‌شوند که زمان و مکان در آن اهمیت و نقش چندانی ایفا نمی‌کند و عموماً نام نویسنده معلوم نیست. زبان آن، زبانی خاص و شیوه بیانی آن، متناسب با عظمت و شکوه دوران باستان است. البته پرداخت شاعر در آنها بسیار مهم است. حماسه‌ها به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. حماسه‌های نخستین: سنتی یا طبیعی که به صورت شفاهی، سینه به سینه و نسل به نسل نقل شده و سپس به شکل مکتوب - و اغلب به صورت شعر - در آمده است. مانند شاهنامه، سرود نیپلونگن، و ایلپاد و ادیسه.

۲. حماسه‌های ثانویه: ادبی یا مصنوعی که حاصل تخیل نویسنده یا شاعر است. از این گروه می‌توان به حماسه "انه ئید" اثر ویرژیل (۷۰ - ۱۹ ق.م) شاعر رومی اشاره کرد.

در حماسه‌های شرق و غرب چند تفاوت عمده وجود دارد:

الف - اولین تفاوت در ساختار آنهاست: در حماسه‌های شرقی شاهد روی دادن چند داستان در کنار هم و به اصطلاح، در عرض یکدیگر هستیم. مانند "شاهنامه" یا حماسه "گنجی" در ادبیات حماسی ژاپن. اما حماسه‌های غربی یک داستان واحد را در بر می‌گیرند که به اصطلاح در طول یکدیگرند. گاه یک، دو یا حداکثر سه داستان فرعی نیز به آن پیوند می‌خورد که حتی این داستانهای فرعی نیز، در روند اصلی حماسه مؤثر است و نبود آن بر سرنوشت قهرمانان اثر

تأثیر می‌گذارد. مانند سرود نیلونگن.

ب - در حماسه‌های شرقی از زبان نماد، کنایه و اشاره استفاده می‌گردد اما در حماسه‌های غربی مطالب بی‌هیچ حاشیه، ابهام و کنایه و با صراحت کامل بیان می‌شود.

پ - در حماسه‌های شرقی یا خداوند تنها ناظر بر سرنوشت انسان‌ها و قهرمانان حماسه است یا به‌طور کلی وجودی تأثیرگذار بر روند داستانها نیست و نادیده انگاشته شده است. اما در حماسه‌های غربی معمولاً قهرمانان اثر، خدایان یا نیمه خدایان هستند (کوساکابه، ۱۳۸۲ش: ۲۰۴) با این نگاه کلی به مفاهیم اصلی مقاله به توضیح دو اثر مورد تحلیل در اینجا می‌پردازیم.

پیرامون فردوسی و شاهنامه

حکیم ابوالقاسم فردوسی در خانواده ای اصیل در روستای باژ از طایران طوس در سال ۳۲۹ق چشم به جهان گشود، مذهب شیعه داشت و از طریق درآمد حاصل از املاک موروثی خود امرار معاش می‌کرد. شاهنامه، یگانه اثر وی، روایتی است بالغ بر پنجاه هزار بیت از سه مرحله شکل‌گیری تمدن ایرانی: عصر اساطیری، عصر پهلوانی و عصر تاریخی؛ از این رو، فردوسی، راوی ناخودآگاه جمعی، و شاهنامه حافظه تاریخی ایرانیان است. موضوع عمقی شاهنامه به تناسب جهان‌بینی رسالت‌مدار وی که آمیزه‌ای از بینش خردگرای زرتشتی و بینش وحدانی اسلامی (شیعی) است، گستره‌ای کیهانی دارد: نبرد نیکی و بدی که کلان‌موتیف‌هایی چون یزدان‌پرستی، آرمان‌گرایی، خردمداری، دادورزی و شرسیزی را حول خویش به گردش درآورده و شاهنامه را از فروغ‌طلیدن به ورطه شووینیسیم و تبعیض نژادی دینی یا زبانی مصون داشته است؛ از این رو، حماسه وی در عین اینکه با دغدغه‌های درون مرزی حفظ تاریخ و زبان ایران زمین، هویتی مکتوب برای ایرانیان به ارمغان آورده، پردازش کلان‌ترین مقوله‌های فرامرزی فرهنگی،

دینی و معرفتی را نیز وجه همت خود ساخته است؛ چنانکه در هیچ داستانی از شاهنامه نیست که بارقه‌هایی از وحدانیت، نوع‌دوستی و کمال‌گرایی دیده نشود. اینها همه توأم با درک عمیق ادبی فردوسی از مقتضیات و ملزومات حماسه سرایی، موجب شده تا شاهنامه - دست‌کم - در مرزهای فارسی‌زبان همچون "ایلیاد" در اروپا، معیار حماسه‌سرایی گردد (قبادی، بیگدلی؛ عباسی؛ ۱۳۸۹ش: ۱۵۰). بی تردید شاهنامه با شصت و دو داستان، شامل ۹۹۰ فصل و بیش از پنجاه هزار بیت، بزرگترین کتاب ادبی حماسی در جهان است. این منظومه حماسی، کتاب رزم، حماسه، میهن پرستی، صلح دوستی، خرد و عدالت و عشق و هنر است. شاهنامه شناسان و محققین همواره بر آن بوده اند تا در بین ادبیات ملل سرودهایی را هم پای آن ساخته و مورد قیاس و بررسی قرار دهند. (پنجه شاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۰۱)

عصر و روزگار فردوسی

ایران پس از اسلام تا روزگار نگارش "شاهنامه"، سه مرحله تاریخی یعنی تهاجم و تسلط اعراب، ظهور و سقوط خاندان‌های اصیل ایرانی و هجوم ترکان را شاهد بوده است. نیمه اول زندگانی فردوسی همزمان است با فرمانروایی خاندان سامانی بر نواحی شرقی ایران در قرن چهارم؛ و نیمه دوم زندگی وی مصادف است با حکمرانی غزنویان بر بخشهای وسیع تری از ایران که تا اوایل قرن پنجم ادامه می‌یابد. در این دوران، پس از دویست سال، رفته رفته از تسلط و نفوذ اعراب بر ایران کاسته می‌شود؛ زیرا نخست اینکه از مقام خلافت، تنها نامی تشریفاتی به جا مانده بود، دوم اینکه خاندان‌های اصیل ایرانی مانند صفاریان، دیلمیان و آل بویه در گوشه و کنار ایران سر برآورده بودند و سرانجام اینکه، روی آوردن اقوام ترک به فلات ایران از شمال شرق و پیشروی آنها به سوی غرب، ناحیه‌ای وسیع از دیوار چین تا شام یعنی بخش اعظم جهان اسلام را گستره نفوذ آنها کرده بود. (قبادی، ۱۳۸۹ش: ۱۵۱)

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شاهنامه به لحاظ تاریخی - اجتماعی

۱. سامانیان که خود ایرانیانی اصیل از شمال خراسان بزرگ بودند، در کسوت مبلغان و مروّجان فرهنگ و تمدن ایرانی، سیاستی موسوم به "سیاست نژادی" در پیش گرفته بودند؛ این سیاست در واقع نوعی رنسانس فرهنگی محسوب می‌شد و نژادگان ایرانی را از گوشه و کنار این سرزمین به سرایش، تألیف و ترجمه کتاب‌ها و رساله‌های گوناگون به زبان فارسی برانگیخته بود؛ به‌ویژه تب شاهنامه سرایی که هم به‌واسطه تشویق شاهان سامانی (که خود را از نژاد ساسانیان می‌دانستند) و هم به سبب اوج‌گیری نهضت‌های شعوبی ضد عربی، رواج یافته بود؛ به گونه‌ای که در کمتر از یک قرن، چندین شاهنامه منشور و منظوم به وجود آمد؛ از جمله شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه دقیقی و شاهنامه فردوسی (صفا، ۱۳۶۳ش: ۳۶)، این دوران درخشان فرهنگی، فرصتی مغتنم برای بازیابی فرهنگ ایرانی در برابر فرهنگ بدوی اعراب بود؛ زیرا چنانکه از شواهدی مانند "آثارالباقی" ه بیرونی برمی‌آید، حکام عرب در دوران تسلط بر ایران، آگاهانه در پی زوال فرهنگ و زبان ایرانی بودند؛ چرا که آن را از مجوس می‌دانستند. (ابوریحان بیرونی، ۱۹۲۳م: ۲۲۰)، از نمونه‌های اقدامات اعراب در این راستا، یکی اجبار ساکنان بخارا به تقسیم خانه خود با اعراب مهاجر به آن ناحیه و دیگری مأموریت سعد ابی وقاص از سوی عمر ابن خطاب برای نابود کردن کتابهای گردآمده از کتابخانه‌های ایرانی است. (زرین کوب، ۱۳۷۸ش: ۱۱۸) این گونه تلاش‌های هویت‌زدایی حکام عرب، چنان تأثیری عمیق و وسیع بر جا نهادن بود که دانشمندی صاحب مسندی همچون صاحب بن عباد مدعی می‌شود هر روز در آینه نمی‌نگرد مبادا چشمش به چهره‌ای اعجمی بخورد! (ریاحی، ۱۳۷۵ش: ۱۰۸) یا تأثیر همین عرب‌زدگی است که حکام ایرانی نژاد طاهری را بر آن می‌دارد که با این بهانه که با وجود قرآن دیگر به هیچ صحیفه و مکتوبی نیاز نیست، فرمان به سوزاندن پاره‌ای کتاب‌های فارسی موجود در ملک خود می‌دهند. (همایی، ۱۳۷۵ش: ۴۲)

۲. رسوخ روزافزون اقوام و غلامان ترک به طبقات گوناگون جامعه ایرانی، از دیگر دلایل قوت گرفتن حس وطن‌پرستی، به‌ویژه در میان خاندان‌های اصیل ایرانی بود؛ زیرا بر خلاف اعراب که در عین عرب‌گرایی و ایران‌ستیزی، دست‌کم فرهنگ قرآنی را نیز با خود به ارمغان آورده بودند، میهمانان ناخوانده بیابان‌گرد نه تنها جایگزینی برای بدویت خود نداشتند، بلکه مجری تعصب، غارت و خون‌ریزی شده بودند؛ چنانکه با ظهور اولین حکمرانی ترک در ایران یعنی غزنویان، به سبب تندروی‌های سیاسی - دینی سلطان محمود و بدتدبیری‌ها و بی‌کفایتی‌های سلطان مسعود زمینه برای بروز تکرار رکود و سیر قهقرایی فرهنگی فراهم آمد و ایران را که به تازگی از یوغ دو‌یست سال فرمانبرداری اعراب بادیه‌نشین رسته بود، این بار آماده پذیرش سلطه هزار ساله اقوام بیابان‌گرد ترک کرد.

۳. دین‌زدگی اجتماعی آن عصر، دیگر محرک واکنش در جامعه ایرانی بود؛ بدان معنی که از یک سو به واسطه تفسیر غرض‌ورزانه و تبعیض‌گرایانه سیاسی - اجتماعی که حکام عرب از اسلام و قرآن به دست داده بودند و از سوی دیگر به علت برخورد متعصبانه و بی‌رحمانه ترکان، به‌ویژه سلطان محمود، با فرقه‌های به اصطلاح رافضی و حمایت مجدانه از فرقه‌های تندرو سنی مانند کرامیان، آتش‌نزار، تعصب و ریا میان فرقه‌ها و اقوام مسلمان فروزان شده و دین‌اندیشان عصر همچون فردوسی و سنایی را به روشنگری شاعرانه در این باره فرا خوانده بود. (دهم‌دهه، ۱۳۸۸ش: ۳۴-۲۱)

این گونه بود که فردوسی که خود به عنوان نژاده‌ای ایرانی خاطره باشکوه تاریخ تمدن ایران باستان را در ذهن داشت و بیش از نیم قرن از عمر خود را در عهد سامانیان فرهنگ‌دوست زیسته بود و اینک پس از رهایی از سلطه ی اعراب، بار دیگر نشانه‌های سقوط در چنبره بی‌فرهنگی اقوام بیابان‌گرد را احساس می‌کرد، بنیان‌های معرفتی و هویتی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی را در خطر می‌دید و از این رو چنانکه بارها در اثر خویش یادآور می‌شود، بنا بر احساس سه

ضرورت کلان، خود را مقید و متعهد به سرایش شاهنامه می‌یابد:

۱. حفظ هویت تاریخی ایران زمین

۲. حفظ معرفت ایرانی - اسلامی

۳. حفظ زبان فارسی

فردوسی رسالت خود را با جست و جو و گردآوری منابع مکتوب و روایات شفاهی آغاز می‌کند. سی سال در این راه رنج می‌برد، فرزند خود را از دست می‌دهد، به فقر و تنگنای معیشت می‌افتد، مغضوب سلطان واقع می‌شود، روزگاری را در تعقیب و گریز به سر می‌برد و سرانجام به روز مرگ، از حق تدفین در قبرستان مسلمانان نیز محروم می‌شود. این همه را فردوسی آگاهانه به نیت ممانعت از گسست زنجیره تاریخ و تمدن ایران زمین به دوش می‌کشد تا شاهنامه ظهور کند. پس آشکار است که فردوسی در سرایش شاهنامه، رویکردی تعهدی داشته است؛ تعهدی که شرایط عصر و ضرورت تاریخ بر دوش وی نهاده است؛ به گونه‌ای که اگر فردوسی یا هر ادیب دیگر این رسالت را به دوش نمی‌گرفت، بسیاری از حلقه‌های هویتی و معرفتی که ایران باستان را به ایران اسلامی پیوند می‌زند، ناپیدا می‌شد؛ از این نظر شاهنامه در واقع حماسه‌ای است که شکاف میان دو دوره تاریخی یک ملت را پر می‌کند. (همان: ۳۵)

مسئله جهان‌بینی در شاهنامه

شاهنامه اساسی‌ترین مسائل زندگی آدمی را مطرح می‌کند که بشر، امروزه نیز با آنها روبروست. خداوند، خرد، آزادی، سرنوشت و مرگ. نگرش فردوسی به هر کدام از این مسائل، خاص و درخور تعمق و تعقل است. نگرشی که هم ریشه در اندیشه‌های ایران پیش از اسلام دارد و هم مایه از این دین نوپا و قدرتمند یافته است. باورهای فردوسی و جهان‌بینی وی نسبت به تمامی مسائل پیرامون و درون انسان، شگفت‌انگیز است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶ش: ۱۳) نکته مهم در مورد شاهنامه این است که بدانیم چرا این اثر حماسی تا اینسان میان مستشرقان و

اندیشمندان سراسر دنیا محبوبیت یافته است. دلیل آن می‌تواند دو چیز باشد: نخست جهان‌بینی فردوسی و دوم تأثیر و ظهور آن در شاهنامه به عنوان جان مایه اصلی اثر. این کتاب می‌تواند به عنوان رهنمودی برای تمام جهان به شمار آید. پیام‌های خفته در متن آن، به اندازه‌ای کامل، انسانی و حقیقی‌اند که هیچ‌کس را یارای انکار و مقابله با این اثر ارزشمند نیست. (همان: ۱۴) مهمترین و والاترین درون‌مایه‌های شاهنامه که در واقع حاصل از جهان‌بینی و نگرش خاص فردوسی است و باعث گشته‌اند که این کتاب به کتابی برای تمامی عصرها و تمامی سرزمین‌ها تبدیل گردد، در زیر آورده می‌شود:

۱. انسان و انسانیت: فردوسی در اثر خود، انسانی را نمایش می‌دهد که در همان شرایط خاکی خود، به والاترین مرتبه انسانی می‌رسد. آدمیزاده‌ای که آمیزه-ای از خور، خواب، خشم و شهوت است با خردورزی، خویشتن‌داری، تعبد و احساسات. او از آغاز آفرینش در پوسته‌ها و کالدهای متفاوتی ظاهر می‌شود، شخصیت‌های گوناگونی می‌پذیرد، بالا و پستی می‌یابد، اهورایی و اهریمنی می‌شود تا در نهایت، این همه تعدد و کثرت به یک "وحدت" بیانجامد؛ وحدتی که "انسان کامل" را از دیدگاه فردوسی نمود می‌بخشد. (همان: ۱۵)

نمونه کامل و بارز انسان شاهنامه "رستم" است که در بخش ابر قهرمان شاهنامه به طور کامل به شخصیت وی پرداخته شده است. اما در اینجا- به طور مختصر - تنها به دیدگاه فردوسی در باره انسان خوب در داستان رستم و اسفندیار اشاره می‌شود: نخست اینکه انسان باید آزاده باشد. رستم آزاده مردی نمایانده می‌شود که هرچه و هر که بخواهد این آزادی را از وی بستاند نابود می‌گرداند. او برای نگاهداشت این آزادی از همه چیز صرف‌نظر می‌کند و حتی جان خویش را به مخاطره می‌اندازد. دوم اینکه رستم در تمام زندگی، در پی یافتن "نام" است و از "نگ" دوری می‌ورزد. از دید رستم انسان خوب کسی است که «کفی راد دارد، دلی پر ز داد». در شاهنامه "داد" معنای وسیعی دارد، از جمله

انصاف و حق طلبی. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۶ش: ۲۱) انسان نیکی که در ذهن رستم نقش بسته است، تن به هر گونه نوآوری نمی‌دهد. می‌بینیم که عملاً چندان اعتقادی به زرتشت ندارد. نوآوری‌های این دین برای وی قابل هضم نیست. او نمی‌تواند گشتاسب را بدون داشتن هیچ نژاد یا هنر برتری، تنها به خاطر اینکه وارث دین بهی است، ستایش کند. رستم از تن در دادن به هرگونه بندگی و حقارت روی گردان است. در نظر او چیز نویی که ثمره‌اش، تعبّد و تحجّر و غرور شده است انسان و انسانیت را تهدید می‌کند. (همان: ۲۲) از نظر فردوسی انسان‌ها بر یکدیگر برتری ندارند مگر به واسطه دو چیز. نخست اینکه با فره ایزدی در پیوند باشند یعنی اینکه از سوی خداوند به مقام پادشاهی رسیده باشند و دوم اینکه به سبب دلاوری، پاکی، تلاش و رنج هایشان، به مقامی فراتر از دیگر انسان‌ها دست یافته باشند.

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

(سعدی، ۱۳۷۷ش: ۶۶)

۲. رابطه انسان با خداوند: نگرش فردوسی نسبت به خدا در همان ابیات نخستین شاهنامه آشکار است. خدایی که صاحب جان و خرد انسان و در واقع تمام هستی اوست. زمان‌ها و مکان‌ها در ید قدرت‌ش قرار دارد و خود از درآمدن به مکان و زمان مبرا است. خدایی که دیده نمی‌شود، خرد و اندیشه آدمی بدو راه نمی‌یابد و چند و چون‌پذیر نیز نیست. خدای شاهنامه، خدایی بی‌واسطه است. اگر از سروشی که بر کیومرث فرود می‌آید و گودرز در خواب می‌بیند، صرف نظر کنیم، تمامی قهرمانان این اثر چه هنگام نیایش‌هایشان و چه هنگام دشواری‌ها به طور مستقیم با خدا صحبت می‌کنند؛ در واقع انسان هست و خدایش. خدایی که برخلاف خدایان دیگر حماسه‌ها- مانند ایلباد- هیچ‌گونه زمینی ندارد. مقدس بوده، از جسم پذیرفتن به دور و همه جا همواره قهرمان هست. گام به گام با او پیش می‌آید، پناه و ملجا او، مصداق خیر مطلق و یادآور همیشگی این خیر برای

بشر است. تنها پس از ظهور زرتشت است که سخن از واسطه به میان می‌آید. (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۴۶)

۳. نبرد میان خیر و شر: شاهنامه بهترین و والاترین اثری است که پیکار نیکی و بدی را به نمایش می‌گذارد. آیین مزدیسانی جهان را میان دو منبع قدرتمند خیر و شر تقسیم می‌کرده است. آفرینش، رهبری و پاداش گروه خیر و نیکی بر عهده اهورا-خدای پاکي- و گروه پلشتی و شر بر دوش اهریمن-خدای بدی- بوده است. اهورا و اهریمن تا جهان بر پاست با یکدیگر در پیکارند و هر از چند گاهی یکی بر دیگری پیروز می‌شود و چندی می‌گذرد و بر اثر رویدادهایی آن دیگری پیروز می‌گردد.

۴. سرنوشت بشر: در شاهنامه بارها و بارها اعتقاد به حضور در جهانی پس از مرگ و اینکه انسان پادافره شوم کارهای بد و پاداش نیک کارهای خوب خویش را می‌بیند، نمایان شده است. بارها و بارها از مینو، بهشت و دوزخ سخن به میان آمده و از جاودانگی آن‌ها نیز. فردوسی انسان‌هایش را نادانسته به ناکجا آباد مرگ نمی‌فرستد؛ بلکه هر کسی به آسانی می‌تواند با توجه به اعمالش دریابد که در سرای دیگر چگونه خواهد بود. زندگی همراه با خوشی جاودان یا توأم با درد و اندوهی جانکاه. تصور جهانی دیگر، نشأت گرفته از جهان‌بینی خاص فردوسی است که توسط آن، مرگ را آسان‌تر، زندگی را شادتر و پربارتر و فرجام انسان‌ها را به دور از بیهودگی و پوچی نشان می‌دهد. در شاهنامه همه چیز در دست خود انسان نیست. قضا و قدر بر وی حکم می‌رانند. گاه این عناصر آن‌چنان بر سرنوشت او چیره هستند که تدبیر، اندیشه و احساس، قدرت حضور و جلوه نمی‌یابد. (همان: ۴۹) با این ملاحظات، به سرود نیلونگن می‌پردازیم.

حماسه نیلونگن لید

سرود نیلونگن منظومه‌ای حماسی است که حاصل افسانه‌های مختلفی است

که ذهن شاعرانه اقوام ژرمنی در طی قرن‌ها پرورانده است. "زیگفرید"^۱ شخصیت اصلی این حماسه، قهرمان بزرگ اساطیر ژرمنی و اسکاندیناوی، پسر شاه زیگموند است که به روایتی در دربار شاه دانمارک و به روایتی دیگر در جنگل نزد آهنگری بزرگ می‌شود. شمشیری سحرآمیز به نام "بالمونگ" دارد که با آن همه دشمنان خود را نابود می‌کند و "وافنیر" اژدها را که نگهبان گنج نیبلونگن بوده است می‌کشد، قلب او را خورده و در خون او غوطه‌ور می‌شود و در پی آن نیرویی تازه می‌یابد، زبان پرندگان را می‌فهمد و تقریباً رویین تن می‌شود.

نیبلونگن در اساطیر ژرمنی، نژادی از موجودات بسیار کوتاه قامت است که در جهان زیرین، به نام "سرزمین مه" سکونت دارند و به سبب نام شاهشان که "نیبلونگ" است، به این نام خوانده شده‌اند و گنجی بزرگ در زیر زمین دارند. زیگفرید پس از کشتن شاه آنها و پیروزی بر کوتوله‌ای به نام "آلبریش" گنج را به تصرف در می‌آورد. پس از آن صاحبان گنج، یعنی نخست زیگفرید و جنگاورانش و سپس بورگوندها نام نیبلونگن را برای خود انتخاب می‌کنند. در ضمن واژه (لید) به زبان آلمانی به معنی سرود می‌باشد.

بورگوندها، قومی ژرمنی از تبار اسکاندیناویایی هستند که نخست در جنوب شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی و کرانه‌های بالتیک می‌زیستند، سپس به صورت متحدان رومیان در شرق گُل و در آلمان علیا سکنی گزیدند. پادشاهی آنها در اوایل قرن پنجم میلادی، تا رود راین گسترش یافت. پایتخت آنها ورمس، شهری آلمانی واقع در کنار رود راین بود. پادشاهی آنها دیری نپایید و بر اساس افسانه نیبلونگن، به دست هونها منقرض شد.

این منظومه اثر شاعری اتریشی است که در آغاز قرن سیزدهم آن را در سی و نه سرود و دو بخش تدوین کرد. بخش اول نوزده سرود دارد و با مرگ زیگفرید پایان می‌یابد. بخش دوم که شامل بیست سرود دیگر است، اتسل (آتیل) را نشان می‌دهد که همسر خود را از دست داده است و تصمیم دارد از کریمه‌یلده، خواهر

1 Siegfried

گونتر شاه بورگوندها خواستگاری کند.

در بخش اول، بیشتر سرودها در شهر ورمس و در کنار رود راین و کاخ گونتر روی می‌دهد. در سرود نیبلونگن، گونتر پادشاهی را میان برادران خود، گرنوت و گیسلر تقسیم می‌کند. در کنار آنها مادر خردمندشان با هنر پیشگویی و خواهرشان، کریمهیلده که زیباترین دوشیزه بورگوند بوده است زندگی می‌کنند. شبی کریمهیلده خواب هراسناکی می‌بیند. باز دست‌آموز او از دامنش پرواز می‌کند، اما ناگهان در آسمان به دست دو عقاب پاره پاره می‌شود. این خواب خبر از عشق و بدبختی می‌داد. او قصد داشت تا با امتناع از ازدواج، جلوی این درد و رنج را بگیرد. اما سرنوشت با او مخالفت می‌کند. چون زیگفرید را به دربار برادر او می‌فرستد و کریمهیلده با یک نگاه شیفته این قهرمان جوان می‌شود. در این زمان، "زیگفرید" گنج "نیبلونگن" را در تصرف خود داشت.

زیگفرید به دلیل غوطه‌وری در خون اژدها روپین تن می‌شود. اما یک نقطه در میان کتف او به علت چسبیدن یک برگ زیزفون، آسیب‌پذیر باقی می‌ماند. در این بین گونتر از زیگفرید می‌خواهد تا او را در راه رسیدن به برونهیلده، ملکه زیبای ایسلند یاری کند. برونهیلده در این زمان، قدرتمندترین زن دوران خود بوده است و برای ازدواج، آزمونی سخت در پیش پای خواستگاران قرار می‌داد. زیگفرید با پوشیدن شنل جادویی، نامریی می‌شود و به گونتر کمک می‌کند تا در این نبرد پیروز شود.

مراسم ازدواج گونتر با برونهیلده و زیگفرید با کریمهیلده در یک روز، در کنار رود راین و در کاخ پادشاهی گونتر برگزار می‌شود. اما دوران شادی دیری نمی‌پاید. در مشاجره میان برونهیلده و کریمهیلده، ملکه ایسلند به فریبی که خورده است پی می‌برد و تصمیم می‌گیرد تا توهینی که به شرافت او شده است را جبران کند.

در این میان هاگن، وزیر مکار گونتر وظیفه انتقام از زیگفرید را به عهده

می‌گیرد. ابتدا با حيله راز آسیب‌پذیری زیگفرید را از زبان کریمهیلده بیرون می‌کشد، سپس در طی یک شکار از پشت به او خنجر می‌زند. زیگفرید در حالی که قاتلان خود را نفرین می‌کرد، کشته می‌شود. سپس گنج افسانه‌ای به تصرف پادشاه بورگوندها، گونتر در می‌آید.

کریمهیلده، پس از مرگ همسر خود فقط برای انتقام گرفتن زندگی می‌کند. به همین خاطر با آتیلا ازدواج می‌کند. تنها به شرطی که این پادشاه هونها و خدمت‌گزار او قسم به اطاعت از او بخورند. از آن پس دوازده سال در دربار اتسل زندگی می‌کند، تا سرانجام زمان انتقام فرا می‌رسد. گونتر با همراهان خود، علی‌رغم هشدار هاگن به سرزمین هونها می‌رود. در طی ضیافت بزرگی که تمام بزرگان بورگوند در آن دعوت داشتند، سربازان به اشاره بلودلین برادر اتسل و به خواهش کریمهیلده، تمامی سرداران را می‌کشند. هاگن به نشانه انتقام، اورتلیب فرزند اتسل را می‌کشد. شاه هونها که تا آن زمان سعی می‌کرد در این جریان وارد نشود، مجبور به صدور فرمان حمله می‌شود. کریمهیلده برای انتقام بیشتر، فرزند دیگر خود را به نبرد با دایی خود و می‌دارد و در مقابل، گونتر فرزند را در مقابل چشمان مادر می‌کشد. در نبرد بزرگی، تمامی بورگوندها و هونها، کشته می‌شوند. خدمت‌گزار آتیلا از کریمهیلده خواهش می‌کند تا او را وادار به مبارزه نکند، اما ملکه نمی‌پذیرد و در نبرد بزرگی این خدمت‌گزار نیز کشته می‌شود. شب هنگام، به فرمان کریمهیلده آتش بزرگی در تالار برپا می‌شود. یکی از بزرگان دوست با آتیلا، هاگن و گونتر را اسیر می‌کند و نزد کریمهیلده می‌برد. او التماس می‌کند تا ملکه از جان این دو تن درگذرد. اما بانوی زیبای رودراین که دیگر احساسی در قلب خود ندارد، نمی‌پذیرد.

کریمهیلده با اصرار از هاگن می‌خواهد تا جای گنج نیلونگن را فاش کند. اما او نمی‌پذیرد و ملکه در یک لحظه خشم، با شمشیر زیگفرید سر از تن هر دوی آنها جدا می‌کند. یکی از اسیران بورگوند در مقابل با کریمهیلده مبارزه کرده و در

نهایت او را نابود می‌کند. سپس منظومه با مرگ ملکه پایان می‌یابد. در این اثر، آتیلا دیگر یک بلای آسمانی نیست. او پادشاهی است صلح‌جو که میلی به مبارزه و کشور گشایی ندارد.

در سرود اصلی، نابودی بورگوندها به دست آتیلا صورت می‌گیرد. کریمهیلده هم به دست خود، از برداران و وزیر آن‌ها انتقام می‌گیرد. سپس تالار اتسل را به آتش می‌کشد و خود نیز در شعله‌ها نابود می‌شود. در افسانه‌های اسکاندیناویایی، گونتر قهرمان داستان است. اما در مقابل این هاگن است که شخصیت غالب را در داستان‌های ژرمنی ایفا می‌کند. در واقع، این شخصیت نمود کاملی از نژاد پرستی آلمانی است، و تقریباً با همان نوع خصوصیات اخلاقی.

در کل، سرود نیبلونگن بزرگ‌ترین اثر حماسی آلمانی است و خواندن آن برای داشتن دانشی در مورد افکار این سرزمین، ضروری به نظر می‌رسد. در واقع، سرود نیبلونگن در ادبیات آلمانی و اسکاندیناویایی، جایگاهی همچون شاهنامه در ادبیات فارسی دارد. (سعادت، ۱۳۸۱ش: ۱۵-۹)

عصر - روزگار و شکل‌گیری سرود نیبلونگن

هیچ اثر حماسی را نمیتوان جدا از ساختار تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن بررسی کرد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶ش: ۸۶) از این رو در ابتدا و پیش از پرداختن به موضوع اصلی این بخش، اشاره مختصری به شرایط اجتماعی و فرهنگی قرون وسطی - که زمینه‌ساز ظهور حماسه نیبلونگن است - می‌شود: قرون وسطی در تاریخ اروپا و مخصوصاً اروپای غربی، عنوان دوره بین قرون قدیم و قرون جدید است. ابتدا و انتهای دقیقی نمی‌توان برای قرون وسطی در نظر گرفت. زیرا در مراحل ابتدایی و انتهایی این دوره، تحولات تدریجی بوده است. این دوره در آلمان و اتریش - سرزمین خواستگاهی نیبلونگن - از اواخر سده ششم میلادی آغاز می‌شود و تا سده پانزدهم نیز ادامه می‌یابد. در صدر این دوران، رواج مسیحیت و غلبه آن بر تمامی شعائر زندگی انسان‌ها دیده می‌شود. کلیسای قرون

وسطی با هر اندیشه، جهان‌بینی و جنبشی که با نظر کشیشان مخالف بوده و یا در تضاد با دستورالعمل‌های آنان بوده، به شدت برخورد می‌کرده و آن را پیکار با خداوند تلقی نموده و مرتکب و عامل آن را به شیوه‌های گوناگونی مجازات و نابود می‌ساخته است. کتب بر جای مانده از این دوره معمولاً بسیار مذهبی هستند (زرشناس، ۱۳۸۱ش: ۴۲-۴۱) هر چه از قرون وسطی به سده پایانی آن نزدیک‌تر شویم، نفوذ عنصر مسیحیت کم‌رنگ‌تر می‌شود. به گونه‌ای که از قرن چهاردهم نخستین طغیان‌ها بر ضد میراث مسیحیت و هر نوع تفکر دینی شروع می‌شود. قرون وسطی از نظر زندگی اجتماعی و سیاسی، مبتنی بر نوعی نظام ملوک‌الطوایفی بوده و نظام اقتصادی آن تکیه بر زندگی اقتصادی فئودالی داشته است. در قرون وسطی بر خلاف امروز مفهوم ملت - دولت وجود نداشت؛ مثلاً تنها دو کشور فرانسه و انگلیس نظام متمرکز و منسجم داشتند، از کشورهای آلمان، دانمارک، بلژیک و خبری نبود و به جای اینها تعلقات قومی و قبیله‌ای وجود داشت. (همان: ۴۲)

حماسه نیبلونگن حدوداً در سال ۱۲۰۰ میلادی سروده شده است که از سده‌های پایانی قرون وسطی به شمار می‌آید. در این دوران تسلط مسیحیت به شدت قبل نیست و کما بیش از غلبه آن کاسته شده است و نیز تعقل و تفکری که بر پایه دین نباشد، اندک اندک رشد می‌کند. این تاریخ بهترین زمان برای مکتوب شدن حماسه هاست. زیرا هر چند ترس از مخالفت با کلیسا هنوز وجود دارد اما ابراز عقیده و نوشتن متون غیر مذهبی دیگر آنچنان تهدیدی برای اندیشمندان و به طور ویژه شاعران و نویسندگان به شمار نمی‌آید. با این حال بسیاری از آنان از برج‌ها گذاشتن نام خویش در حماسه پرهیز کرده‌اند. در کل در قرون وسطی خصوصاً تا پایان سده سیزدهم، نویسندگان اکثر آثار غیر مذهبی نامعلوم و گمنام هستند. (لیچنستاید، ۱۹۹۱م: ۲)

مسأله جهان‌بینی در حماسه نیبلونگن لید

این حماسه به زندگی و مرگ دو قوم کهن و باستانی می‌پردازد، این اثر

درونی‌مایه‌ای غیر مذهبی دارد و حتی پای را از این فراتر نهاده به مقابله با برخی از اعتقادات مذهبی بر می‌خیزد. به عنوان مثال شاعر نیلونگن به اتسل که پادشاهی کافرکیش است شخصیتی بسیار منطقی‌تر، صلح‌جو تر و داناتر می‌بخشد تا به گنتر که پادشاهی مسیحی است.

با حضور در چنین جامعه پر رعب و وحشتی که کورکرایبی و تحجر در آن رواج داشته است، انتظار نمی‌رود اثری ظهور یابد که جهان‌بینی خاص و مترقی را منعکس کند. از دیگر سوی شاعر و نویسنده نیز نمی‌تواند از گونه‌ای جهان‌بینی و نگرش به مسائل زندگی انسان و پیرامونش بی‌بهره بوده باشد. شاعر نیلونگن نیز با توجه به این نکته که خفقان قرون وسطایی را تجربه می‌کرده است از این قانون مستثنی نیست. (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۵۳)

با این وجود در ارتباط با مقوله جهان‌بینی، به نکات زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. انسان و انسانیت: در جهان‌بینی شاعر نیلونگن همه چیز در ظاهر افراد خلاصه می‌شود. انسان‌های نیلونگن تنها صورتکی از انسان هستند. شخصیت‌های آن هیچ ژرفا و پس‌زمینه‌ای ندارند. حتی جسم بودن آنها نیز سطحی است و محدود به ظاهری است تنها برای دیده شدن و حضور یافتن. (مولر، ۲۰۰۲م: ۶)

انسانها در حماسه نیلونگن به نمادهای نیکی و پلیدی تقسیم نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که همگی قهرمانان داستان روی خط مسابقه‌ای ایستاده‌اند که با شروع داستان به سمت سقوط و انحطاط پیش می‌روند. در حماسه نیلونگن اثری از انسان کیهانی نیست. انسانها آرمانی و تاریخی هستند که با لغزش‌هایشان به سمت سقوط پیش می‌روند. در میان تمام این تفاوتها مهمترین شباهت بن‌مایه نیکی و پلیدی در شاهنامه و سرود نیلونگن لغزش قهرمانان است که منجر به سقوط آنها می‌شود و نابودی خود و دیگران را به بار می‌آورد. در سرود نیلونگن دوره‌های فرمانروایی نیکی و پلیدی را مانند شاهنامه به صورت مطلق نمی‌بینیم. از آنجا که در سرود نیلونگن انسان کیهانی وجود ندارد خواننده

همواره با فرآیند لغزش، سقوط و انحطاط روبروست. انسان آرمانی در سرود نیبلونگن در روندی سریع به انسان تاریخی و ناهنجار تبدیل می‌شود. (رحمانی مفرد، ۱۳۹۰ش: ۷۹-۸۰)

۲. خداوند و مذهب در جهان بینی شاعر: گفته شد که در نیبلونگن همه چیز بر اساس ظاهر انسان‌ها سنجیده می‌شود. این حماسه در زمانی شکل می‌گیرد که تسلط مسیحیت به اوج خود رسیده است. اما عملاً به جز تعدادی مراسم و آیین مانند به کلیسا رفتن یا انجام مراسم عید پاک و نیایش‌های بامدادی بانوان و حضور یک کشیش، مذهب نمود بسیار کم‌رنگی یافته است.

۳. سرنوشت انسان: در این اثر همه چیز به نیستی و مرگ می‌انجامد. مرگی زودرس، ناکام، ننگین و برخاسته از کینه و حسادت. تمام قهرمانان اصلی هم به قتل می‌رسانند و هم کشته می‌شوند. زیگفرید، گونتر، کریم هیلد، هاگن، گیزل هر، گرنوت، فولکر از این قانون پیروی می‌کنند. تنها دو تن از قهرمانان مهم یعنی برون هیلد و اتسل از فرجام مرگ در امان می‌مانند.

۴. قضا و تقدیر از پیش تعیین شده‌ای بر تمامی انسان‌ها حکم می‌راند: تقدیری که همیشه شوم است و فرجام ناخوشایندی را برای تمامی قهرمانان رقم می‌زند. دسیسه‌های تقدیر در این حماسه بسیار ظریف و پیچیده است. انسانها همه بازیچه‌های این تقدیرند که عده‌ای زودتر و عده‌ای دیرتر فریفته بازی او می‌شوند و خود را به دام هلاکت می‌اندازند. آدمی با اینکه می‌داند چه بر سرش خواهد آمد اما نمی‌تواند با این سرنوشت مقدر محتوم مبارزه کند. حتی نمی‌تواند از آن بگریزد. (فرهادی، ۱۳۸۷ش: ۵۹-۵۸)

نگاه به برخی ویژگی‌های مشترک هر دو اثر

وقتی که بحث از مقایسه‌ی دو اثر به میان می‌آید خواه این دو اثر زبان مشترکی داشته خواه به زبان‌های متفاوت نوشته شده باشد، توجه به چند عنصر مهم و اصلی بدیهی می‌نماید: الف - ساختار ظاهری دو اثر ب - محتوای کلی دو

اثر ج - بن مایه‌های مشترک. (همان: ۷۴) با توجه به جایگاه شاهنامه نزد ایرانیان و نیبلونگن لید نزد آلمان‌ها می‌توان به برخی نکات جالب توجه دست یافت، از جمله این که: ۱. در نگاه اول به شاهنامه و نیبلونگن، نخستین چیزی که به چشم می‌آید، قالب ظاهری آنان است. هردو حماسه به صورت شعر سروده شده است که از دیر باز بهترین، ماندگارترین و در یادماندنی‌ترین شکل برای بیان درونیات بوده است. ۲. شاهنامه و نیبلونگن هر دو در قالب حماسه سروده شده‌اند و اصلی‌ترین رفتار در حماسه جنگ است در جلوه‌های گوناگون آن. پیکار میان خیر و شر، انسان‌های طبیعی و ماورائی و حتی حیوانات (در شاهنامه، پرنده‌ی افسانه‌ای "سیمرغ" و در نیبلونگن، اژده‌های مخوف "وافنیر" نقش برجسته‌ای ایفا می‌کنند و در سرنوشت داستان و ابر قهرمانان آن بسیار مهم هستند)، به همراه دلایل این کارزارها از عشق و کین و حسد و جاه‌طلبی گرفته تا عرق‌ملی و اجبار و خدعه، همه و همه مانند پس‌زمینه‌ای هستند که تمام حماسه‌ها در آن چیده می‌شوند و هر کدام جایی می‌گیرند و تبلور می‌یابند. (سرامی، ۱۳۷۸: ۲۷۹) ۳. در هردو اثر ما شاهد دو ابر قهرمان رویین‌تن به نام "رستم" و "زیگفرید" هستیم که تقریباً دارای عملکرد مشابهی هستند و حتی مرگ آن‌ها بسیار اندوه‌بار و تراژیک است. ۴. هر دو حماسه بنوعی سعی در نشان دادن روح سلحشوری و پهلوانی را در میان ملت خود دارند. ۵. با نگاه کلی‌تر می‌توان در هر دو اثر رویدادهای مهم و مشترکی مثل: مرگ، سفر، میهمانی و بزم، ازدواج، و عشق را مشاهده نمود.

نتیجه‌گیری

تمام اقوامی که به لحاظ پیشینه تاریخی خود دارای آثار حماسی - اسطوره‌ای هستند، مثل آلمان‌ها و ایرانیان به ادبیات حماسی خود افتخار می‌کنند. ایرانیان به شاهنامه فردوسی و ژرمن‌ها به سرود نیبلونگن می‌بالند. ما ایرانیان به ابر قهرمان

افسانه‌ای خود "رستم" می‌بالیم و ژرمن‌ها به هم به قهرمان افسانه‌ای خود "زیگفرید". هردو حماسه به صورت شعر سروده شده است. هردو اثر یکی در شرق و دیگری در غرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در هردو اثر ما شاهد وجوه مشترک زیادی مثل جنگ، کین‌خواهی، و انتقام هستیم. اما نکته بسیار مهم در چنین آثاری، نقش جهان‌بینی و نگرش جهان‌بینانه شاعر یا نویسنده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شاهنامه اراده «بودن و برجا ماندن» سرزمین ایران را با آوایی بلند اعلام می‌کند. دستاورد ارزشمند آن نشان دادن "انسان کامل" است بدون در نظر داشتن مرزها و قراردادهای. در این اثر والاترین و برترین پیام‌های انسانی را می‌شود دید. در جهان‌بینی شاهنامه می‌توان مهمترین مسائل زندگی آدمی را که بشر، امروزه نیز با آنها روبروست، مشاهده کرد. خداوند، خرد، آزادی، سرنوشت و مرگ. نگرش فردوسی به هر کدام از این مسائل، خاص و درخور تعمق و تعقل است. نگرشی که هم ریشه در اندیشه‌های ایران پیش از اسلام دارد و هم مایه از این دین نو پا و قدرتمند یافته است. از دیگر ویژه‌گیهای آن «روح سلحشوری، پهلوانی و جوانمردی» و "جهان‌شمولی" در آن است. در جهان‌بینی نیبلونگن، همه چیز در ظاهر افراد خلاصه می‌شود. انسان‌های نیبلونگن تنها صورتکی از انسان هستند. شخصیت‌های آن هیچ ژرفا و پس‌زمینه‌ای ندارند. حتی جسم بودن آنها نیز سطحی است و محدود به ظاهری است تنها برای دیده شدن و حضور یافتن. انسان حماسه نیبلونگن - گذشته از ظاهر و شرایط اجتماعی که مؤثرترین عامل در شخصیت وی به شمار می‌آید - بر دو اصل استوار است: کینه و عشق میان زن و مرد. تمام رویدادها بر پایه این دو عنصر شکل می‌گیرند، سرنوشت‌ها بر اساس آن رقم می‌خورند و مرگ‌ها نیز به خاطر آن روی می‌دهند. این دو مضمون قوی و کهن ژرمنی در تلفیقی با حضور چشمگیر جنگ‌ها قرار می‌گیرند و باعث می‌شوند که حماسه نیبلونگن حتی به امروزه نیز بر ادبیات و هنر تأثیر داشته باشد. و نکته آخر در مورد سرود نیبلونگناین است که - برخلاف

شاهنامه - به‌طور کلی مذهب و خداوند در آن جایگاه در خور توجهی ندارد.

کتابنامه

الف. کتاب

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۸۶ش). داستان داستانها. تهران: چاپ هشتم. شرکت سهامی انتشار.
۲. ----- (۱۳۷۶ش). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. چاپ هفتم. تهران: آثار.
۳. بیرونی، ابوریحان. (۱۹۲۳م). آثار الباقیه عن القرون الحالیه. آلمان: لایپزیک.
۴. دهمرده، برات. (۱۳۸۸ش). تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان. چاپ ۱. تهران: دانشگاه پیام نور.
۵. ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۵ش). فردوسی. چاپ ۱. تهران: طرح نو.
۶. زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۷۸ش). دو قرن سکوت. چاپ ۹. تهران: سخن.
۷. سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۸ش). از رنگ گل تا رنگ خار. تهران: چاپ سوم. انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. سعادت، اسماعیل. (۱۳۸۱ش). سرود نیبلونگن. چاپ دوم. تهران: سروش.
۹. سیدحسینی، رضا. (۱۳۷۶ش). مکتبهای ادبی. تهران: چاپ یازدهم، جلد اول. انتشارت نگاه.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳ش). حماسه سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
۱۱. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۷ش). گلستان سعدی. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۲. فرهادی، فرحناز. (۱۳۸۷ش). مقایسه شاهنامه (قسمت اساطیری). با حماسه نیبلونگن، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

۱۳. کوساکابه، کازوکو. (۱۳۸۲ش). مقایسه شاهنامه و گنجی. چاپ اول. تهران: نشر نی.

۱۴. گویری، سوزان. (۱۳۸۵ش). آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی. چاپ اول. تهران: ققنوس.

۱۵. لیچنستاید، رابرت. (۱۹۹۱م). نیلونگن لید. آمریکا: ادوین ملن پرس.

۱۶. مولر، جان دریک. (۲۰۰۲م). نیلونگن لید. برلین: اریش اشمیت.

۱۷. همایی، جلال الدین. (۱۳۷۵ش). تاریخ ادبیات ایران. تهران: هما.

ب. مقاله

۱۸. پنجه‌شاهی، پرستو. (۱۳۸۹ش). بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی، «رستم و سهراب/ هیلد براند و هادو براند» ایرانی، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. سال پنجم. شماره ۱۶. صص ۹۹-۱۱۷.

۱۹. حامدی، گلناز. (۱۳۸۳ش). اسطوره و ادبیات: مجموعه مقالات. - تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

۲۰. رحمانی مفرد، الهام. (۱۳۹۰ش). بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیلونگن. فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز. شماره بیست و دوم.

۲۱. زرشناس، شهریار. (۱۳۸۱ش). دو ماهانه خبری - اطلاع‌رسانی. سال هشتم. خرداد تا آبان.

۲۲. قبادی، حسینعلی - بزرگ بیگدلی، سعید - عباسی، حجت. (۱۳۸۹ش). بررسی و مقایسه سبک حماسه سرایی ایلید و شاهنامه از منظر تعهد ادبی، فصلنامه علمی - پژوهشی. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. شماره ۱۸.

۲۳. علوی، فریده. (۱۳۸۳ش). نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم، مجله پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۲۷.